**علمی بودن پژوهش**

**کریمی نیا، مرتضی**

**عباسی، مهرداد**

دکتر مرتضی کریمی‏نیا،متولد 1350 شمسی در قم است.پس از تحصیل‏ در حوزه علمیه قم و اتمام دوره سطح، فوق لیسانس علوم قرآن و حدیث را از دانشگاه تهران و دکترای خود را از دانشگاه برلین،دانشکده ادبیات عرب و زبان‏های سامی دریافت کرد.او با زبان‏های‏ عربی،انگلیسی و آلمانی آشنایی دارد. همکاری علمی با مرکز ترجمه قرآن‏ مجید به زبان‏های خارجی(قم)،عضویت‏ در هیأت نویسندگان مجله ترجمان‏ وحی(دو فصلنامه تخصصی مرکز ترجمه‏ قرآن مجید به زبان‏های خارجی)،مؤلف و عضو هیأت علمی گروه قرآن و حدیث در دانشنامه جهان اسلام و بنیاد دایره المعارف‏ اسلامی و تدریس در حوزه علمیه قم، مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی‏ (کارشناسی ارشد)و دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات(کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری)،از سوابق‏ علمی و پژوهشی او بوده است.عناوین‏ برخی کتاب‏ها و مقالات او چنین است: آرا و اندیشه‏های دکتر نصر حامد ابوزید، کتاب‏شناسی مطالعات قرآنی به زبان‏های‏ اروپایی،ترجمه کتاب مفهوم النص نوشته‏ دکتر نصر حامد ابوزید،نگاهی به ترجمه‏ قرآن کریم محمد مهدی فولادوند،نقد و بررسی ترجمه قرآن کریم از آیت اللّه مکارم‏ شیرازی،فهرستی از مطالعات اروپایی‏ درباره ترجمه قرآن و شیخ طوسی و منابع‏ تفسیری وی در التبیان.

\*\*\* دکتر مهرداد عباسی،متولد 1356 در تهران و استاد علوم قرآن و حدیث در دانشگاه آزاد اسلامی است.تاریخ فهم‏ دین،چالش‏های دین و مدرنیته،روش‏های‏ فهم و تفسیر قرآن و عقلانیت و قرآن در عصر جدید،از جمله علایق پژوهشی‏ اوست.عناوین برخی کتاب‏ها و مقالات او چنین است:امالی سید مرتضی و احادیث، امامان شیعه در دایره المعارف اسلام، رهیافتی نو در تفسیر،مقالات قرآنی در دایره المعارف آکسفورد،علامه شرف الدین‏ در نوشته‏های خاورشناسان،ثعلبی و تفسیر او«الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»و در باب روش‏شناسی تفسیر ابو اسحاق ثعلبی.

خردنامه لطفا در ابتدا تلقی خود را از مفهوم پژوهش قرآنی یا مطالعات قرآن‏ بیان کنید.به عبارتی از نظر شما پژوهش‏ قرآنی باید چه شرایط و ویژگی‏هایی داشته‏ باشد تا شایستگی اطلاق این عنوان را داشته باشد.

کریمی‏نیا:مطالعات قرآنی همچون مطالعات‏ انجیلی یا مطالعات ادبی می‏تواند به عوان یک‏ Discipline یعنی رشته علمی دانشگاهی‏ مطرح شود و می‏تواند آن‏چنان که غالبا در کشور ما رایج است،موضوع یک برنامه و پروسه ترویج‏ و گسترش معارف قرآنی باشد.ظاهرا به قرآن‏ می‏توان از 2 منظر نگاه کرد و آن را مورد مطالعه‏ قرار داد.یکی نگاه به قرآن به مثابه متن یا پدیده یا امری خارجی برای تحقیق و شناسایی از جهات‏ مختلف درباره ماهیت،فهم،پیدایش،تغییرات‏ ظاهری و متنی و همه موضوعات مرتبط با تاریخ‏ این کتاب که کمابیش در گذشته به شکل‏های‏ مختلفی وجود داشته است.در دوره‏های گذشته‏ در قالب کتاب المصاحف‏ها و در دوره‏های جدید با عنوان تاریخ القرآن یا طبقات المفسرین و نظایر آن این معنا از مطالعات قرآنی قابلیت آن را دارد که به رشته‏ای دانشگاهی بدل شود.البته هر کشوری اقتضائات خودش را دارد،فضای شیعی، فضای سنی و گاه فضای غیر اسلامی تأثیراتی بر این رشته خواهد داشت.نگاه دوم آن است که ما به قرآن به مثابه امری برای ترویج دین،ترویج‏ معارف دینی و قرآنی بنگریم و همین نگاه را به‏ دانشگاه منتقل کنیم و در قالب‏های آکادمیک‏ و چهارچوب‏هایی که مختص رشته‏های‏ دانشگاهی است،بگنجانیم.

خردنامه پیش از آنکه وارد بحث‏ درباره وضعیت دانشگاهی این رشته‏ شویم،می‏خواهم تلقی خود را از مفهوم‏ مطالعات قرآنی تبیین کنید.فارغ از اینکه‏ در حال حاضر به چه سنخ فعالیت‏هایی، عنوان پژوهش قرآنی یا مطالعه قرآنی‏ اطلاق می‏شود و فارغ از اینکه در حال‏ حاضر رشته‏ای به نام علوم قرآن و حدیث‏ در دانشگاه‏ها وجود دارد که در مقاطع‏ مختلف تحصیلی دانشجویان در آن‏ تحصیل می‏کنند.

کریمی‏نیا:وقتی درباره مطالعات‏ قرآنی صحبت می‏شود،ناخودآگاه ذهن‏ ما معطوف می‏شود به معادل غربی آن‏ ( quramic studies )که عبارت از هر نوع‏ تحقیق( research )و مطالعه( study )است‏ که به نحوی با این متن مرتبط است.البته همواره‏ بین مطالعات قرآنی و مطالعات تفسیری تفکیک‏ می‏شود؛یعنی اگر کسی درباره تفسیر طبری کار می‏کند یا حتی راجع به دیدگاه طبری درباره‏ قرآن تقحیق می‏کند،این دیگر مطالعات قرآنی‏ محسوب نمی‏شود بلکه مطالعات تفسیری یا تفسیرپژوهی است.

مهرداد عباسی:اگر ما بخواهیم درباره تلقی‏ خود از مطالعات قرآنی حرف بزنیم،کمی کار را دشوار می‏کند.ظاهرا باید همه چیز روشن شده‏ باشد تا بتوانیم در این‏باره بحث کنیم یا اینکه‏ مجبور می‏شویم یک تعریف کلی و کلیشه‏ای‏ ارائه کنیم مثلا اینکه هرکس پرتوی بر تاریخ‏ 14 قرنی مباحث پیرامون قرآن بیفکند و هر کاری که درباره قرآن انجام شود و ادبیات آن‏ بحث را از نقطه الف به نقطه ب برساند،اعم از اینکه درباره نزول قرآن باشد یا...،همگی مطالعه‏ قرآنی محسوب می‏شود.

نکته دیگر اینکه من آن تفکیک میان مطالعات‏ قرآنی و مطالعات تفسیری را چندان جدی‏ نمی‏دانم.شاید این موضوع در غرب به سبب آنکه‏ حجم مطالعات تفسیری در آنجا خیلی زیاد شده، صورت گرفته باشد ولی چنین تفکیکی در ایران‏ وجود ندارد.

به‏هرحال تعریف مطالعات قرآنی به صورت‏ کلی مشکلی را حل نمی‏مند.البته قبول دارم‏ که منطقا ناتعریف روشن نباشد،نمی‏توانیم‏ مطالعات قرآنی را در غرب و شرق باهم مقایسه‏ کنیم.

خردنامه شاید من منظورم را درست بیان نکرده‏ام.مراد من این نیست‏ که یک تعریف شسته رفته منطقی ارائه‏ کنیم بلکه صرفا می‏خواهم تلقی شما از این مفهوم روشن شود تا وقتی مخاطب‏ این بحث را می‏خواند.بداند درباره چه‏ چیزی صحبت می‏کنیم،به علاوه من فعلا با تعاریفی که از این بحث در محافل علمی‏ ایران یا غرب مطرح است کاری ندارم بلکه‏ می‏خواهم تلقی خود شما در این باره روشن‏ شود؛یعنی به چه نوع فعالیتی اطلاق عنوان‏ پژوهش قرآنی می‏کنید هرچند که ممکن‏ است در محافل علمی کنونی ما این تعریف‏ متداول نباشد.

مرتضی کریمی‏نیا:آن بحث تفکیک‏ مطالعات قرآنی و تفسیری بحثی حاشیه‏ای بود. من می‏خواستم بگویم آنچه به عنوان مطالعات‏ قرآنی و تفسیر در غرب مطرح است با آنچه‏ به عنوان علوم قرآنی در ایران شناخته شده، متفاوت است.یعنی اگر به 84 نوع اتقان سیوطی‏ نگاه بیندازید و آن را با فهرست مقاله قرآن در نگاه بیندازید و آن را با فهرست مقاله قرآن در دایره المعارف اسلام( EF )مقایسه کنید-کاری‏ که ارکون در کتاب قرائت‏هایی درباره قرآن انجام‏ داده است-تفاوت 2 دیدگاه درباره قرآن کریم‏ روشن می‏شود.به نظر می‏رسد اصلا این تفکیک‏ ناشی از اختلاف این 2 دیدگاه است.

خردنامه یعنی از نظر شما تفکیک میان علوم قرآنی رایج در ایران و مطالعات قرآنی در غرب،تفکیک ناشی از این 2 دیدگاه است؟

به عبارت دیگر یک مفهوم مطالعات‏ قرآنی داریم که خاستگاه غربی دارد و در آنجا شکل گرفته و توسعه یافته است و یک‏ عنوان علوم قرآنی و به تبع آن پژوهش‏های‏ قرآنی داریم که در ایران و احتمالا برخی‏ کشورهای اسلامی شکل گرفته است. از کنار هم گذاشتن این دو مفهوم،تقابل‏ آنها آشکار می‏شود ولی این‏گونه نیست که‏ این 2 نوع دیدگاه اصالتا باهم تقابل داشته‏ باشند.اگر چنین است لطفا معیارهای‏ خود را برای تفکیک این 2 نوع دیدگاه ذکر کنید تا بتوانیم آنها را از هم تمییز دهیم. یا به عبارتی شما چه فعالیت قرآنی‏ای‏ را مستحق نامگذاری به پژوهش قرآنی‏ می‏دانید؟

مرتضی کریمی‏نیا:من 2 بحث مقدماتی‏ دارم؛اول آنکه در بحث خود بین مطالعه‏ ( study )و تحقیق( Research )فرق‏ نمی‏گذارم با اینکه از نظر مفهومی باهم متفاوتند ولی برای سهولت کار ما هر دو را پژوهش قرآنی‏ می‏نامیم.موضوع دوم این است که اولین قدم‏ برای اینکه مطالعه قرآنش شکل بگیرد یا یک‏ فعالیت قرآنی مستحق نامیدن به این عنوان‏ شود،باید مقدماتی را گذرانده باشد که البته این‏ مقدمات برای هر محققی در هر زمینه تحقیقی‏ دیگر هم صادق است.مهم‏ترین آنها تسلط زیاد و متبحرانه به زبان این متن است.

اما پژوهش قرآنی به نظر من هر پژوهش و مطالعه‏ای است که ماهیت این متن،پیشینه، زبان و مسائل فرهنگی آن و ارتباط درون متنی‏ متن با متون دیگر و مسائلی نظیر آن را روشن‏ کند و نیز هر مطالعه و پژوهشی که درباره دیدگاه‏ این متن راجع به موضوعی خاص صورت بگیرد، مثلا دیدگاه این متن را در باب پیامبری ابراهیم‏ یا پیامبر بودن و خدا نبودن عیسی و نظایر آن‏ روشن کند.

اما مهم‏تریم مسئله این است که یک مطالعه‏ قرآنی امروزین باید پیشرو باشد.یعنی باید بتواند مسئله تازه‏ای را کشف کند و به پرسش جدیدی‏ پاسخ دهد؛مثلا اگر کسی پژوهشی انجام دهد که آیا واژگان دخیل در قرآن وجود دارد یا نه یا قرآن از واژگانی حبشی تأثیر پذیرفته است یا نه‏ و...اینها مطالعه قرآنی تکراری است.یعنی محقق‏ مطالعات قرآنی امروز باید به ادبیات موضوعی که‏ می‏خواهد درباره آن پژوهش انجام دهد،مسلط باشد و بتواند پرسش خود را ذیل این ادبیات‏ مطرح کند و اگر کسی بخواهد پژوهشی انجام‏ دهد که 100 سال پیش هم درباره آن کار شده‏ و مکرر به آن پاسخ داده شده و به جواب‏هایی که‏ دیگران داده‏اند چیزی نیفزاید یا روش جدیدی‏ در پاسخ به آن پرسش به کار نبندد،باز هم‏ باید بگویم که یافتن پرسش در مطالعات قرآنی‏ امر دشواری است زیرا ذهن ما به آن عادت نکرده‏ است.پرسش کردن ظرافت‏ها و مواظبت‏هایی‏ خاص می‏طلبد.

اما در تفکیک میان دیدگاه غربیان و مسلمانان‏ می‏توان گفت مطالعه قرآنی در غرب به آن دسته‏ از پژوهش‏ها یا نوشته‏ها که صرفا به دنبال یک‏ دیدگاه مؤمنانه است.اطلاق نمی‏شود؛یعنی اگر بتوانیم قرآن را به مثابه یک پدیده مورد بررسی‏ قرار دهیم فارغ از اینکه پدیدآورنده این متن‏ کیست و چگونه منتقل شده است؟آیا این‏ سخنان از خداست و جبرئیل آنها را منتقل کرده‏ یا پیامبر وحی را می‏گرفته و به زبان خودش‏ بیان می‏کرده؟فارغ از تمام این مطالب،چنین‏ نگاهی به قرآن داشته باشیم،مطالعات قرآنی‏ پدید می‏آیند.

خردنامه چه وجه تمایزی میان‏ آن نگاه مؤمنانه و غیرمؤمنانه وجود دارد که یکی را پژوهش قرآنی می‏کند و دیگری‏ را نه؟

مرتضی کریمی‏نیا:البته در مطالعه قرآنی‏ می‏توان به دیدگاه مؤمنانه هم رسید.اما ما یک دیدگاه مؤمنانه واحد نداریم.من مقصودم‏ این است که اگر با نگاه مؤمنانه صرف و از پیش‏ مشخص وارد پژوهش شوید،بی‏طرفی و عدم‏ تعصب را در نتیجه‏گیری خود لحاظ نکرده‏اید. مسلم است فرد بی‏دین هم وقتی به این‏ عرصه وارد می‏شود،ممکن است تعلق خاطر به دین دیگر داشته باشد یا پیش‏فرض‏های‏ دیگری داشته باشد.ولی وقتی به پژوهش‏ قرآنی می‏پردازد باید همه آن تعلق خاطرها و پیش‏فرض‏ها را کنار بگذارد.

خردنامه به نظر می‏رسد تلقی‏ آقای کریمی‏نیا تا حدی روشن شد.ایشان‏ 2 شرط اساسی نیز برای پژوهش قرآنی‏ ترسیم کردند؛یکی علمی بودن و دیگری‏ طرح سؤال جدید.این نوع پژوهش‏ می‏تواند ناظر به خود متن قرآن باشد یا دیدگاه متن درباره موضوعی خاص‏ مورد بررسی قرار گیرد.جناب آقای دکتر عباسی،شما هم در صورت امکان،تلقی‏ خود را از مفهوم پژوهش قرانی و معیارها و شرایط لازم برای آن بفرمایید.

مهرداد عباسی:من با بخش عمده‏ سخنان آقای کریمی‏نیا موافقم.اما درباره نوع‏ اخیر پژوهش قرآنی باید بگویم،آیا خروجی‏ چنین کاری،می‏تواند پژوهش قرآنی تلقی‏ شود؟به عبارت دیگر آیا باید فعالیت‏های‏ قرآنی را 2 سنخ کرد؛یک سنخ که پژوهش‏ قرآنی محسوب می‏شود و دیگری که شایسته‏ نامگذاری به پژوهش نیست و یا اینکه پژوهش‏ قرآنی یک طیف از فعالیت‏های قرآنی را دبر می‏گیرد از قوی تا ضعیف؟یعنی اگر کسی‏ مسئله‏ای در پژوهش خود نداشته باشد، پژوهش قرآنی محسوب نمی‏شود؟

کریمی‏نیا:چرا این نوع کار هم،پژوهش قرآنی‏ است ولی یک قرآن‏شناس غربی وقتی چنین‏ کاری می‏کند با آنچه یک مسلمان انجام می‏دهد یک تفاوت اساسی دارد.مثلا محقق ما وقتی‏ می‏خواهد تصویر عیسی را در قرآن نشان دهد 2 مشکل دارد؛یکی اینکه دائما در صدد اثبات‏ حقانیت چیزی است و دوم اینکه همواره برای‏ اثبات‏نظر خود از آزاد تفسیری خرج می‏کند. این آرای تفسیری ممکن است قول یک مفسر یا محدث متقدم باشد یا اقوال یکی از مراجع‏ معاصر.چنین کاری دیگر پژوهش قرآنی نیست. مثلا می‏خواهیم بدانیم قرآن چه تصویری از ذی القرنین ارائه کرده است.در حین چنین کاری‏ چون قرآن یک متن است و مرتبط با متون دیگر که ممکن است همزمان با آن باشند،می‏توان‏ اینها را باهم مقایسه کرد و از شباهت آنها احتمال‏ اقتباس داد و...این می‏تواند پژوهش قرآنی باشد ولی اگر برای تصویر ذی القرنین مثلا به پرتویی از قرآن مرحوم طالقاتی ارجاع دهید،دیگر مطالعه‏ قرآنی نیست.

خردنامه ممکن است پژوهشگر بخواهد به سخن فلان مفسر به عنوان‏ شاهد بر نظر خویش استناد کند؛این چه‏ اشکالی دارد؟

کریمی‏نیا:بله،اگر سخنی از ابو عبیده در قرن دوم در این‏باره نقل کند تا نشان دهد فلان‏ آیه در آن زمان چنین فهمیده می‏شده است، در اینجا می‏توان به اقوال مفسران استناد کرد، یعنی ابو عبیده به خاطر قدمتش ویژگی‏ای دارد که می‏تواند به فهم شما از متن قرآن کمک کند. حتی اگر به اقوال مفسران معاصر به عنوان شاهد استناد کند،اشکالی ندارد ولی اگر بخواهد نظر خود را با استناد به این اقوال موجه جلوه دهد و استدلال خود را این اقوال قرار دهد،این کار دیگر مطالعه قرآنی نیست.

عباسی:من هم با سخنان آقای کریمی‏نیا موافقم.به نظر من رویکرد متکلمانه به قرآن- رویکردی که در مقام دفاع و ترویج باشد -پژوهش قرآنی محسوب نمی‏شود ولی اگر پژوهش به نتیجه‏ای رسید که با آنچه مروجان‏ و مبلغان دینی ترویج و تبلیغ می‏کنند،یکسان‏ بود،اشکالی ندارد؛یعنی نتیجه یکسان است ولی‏ روش‏ها متفاوت است.

موضوع دیگر مسئله داشتن در پژوهش است‏ که آقای کریمی‏نیا بر آن تاکید کردند.به نظر من‏ این موضوع صرفا به پژوهش قرآنی اختصاص‏ ندارد و در هر پژوهش دیگری هم باید این مطلب‏ رعایت شود.اما درباره مباحث تکراری،به نظر من اگر کسی مقاله‏ای با روش علمی بنویسد که‏ معیارهای پژوهش خوب در آن رعایت شده باشد اما موضوع تکراری باشد،باز هم می‏توان به آن‏ پژوهش قرآنی اطلاق کرد.

خردنامه اما آقای کریمی‏نیا می‏گویند پژوهش وقتی ارزش علمی‏ دارد که پژوهشگر کار جدیدی انجام‏ دهد و این لازمه‏اش آن است که با ادبیات‏ موضوع آشنا باشد تا به تکرار مکررات‏ نیفتد.اگر کار تکراری کرد هرچند دیگر موازین علمی را رعایت کرده باشد،چیزی‏ به ادبیات علمی در آن موضوع نیفزوده و نمی‏توان به آن پژوهش علمی گفت.

عباسی:بله،ایراد چنین شخصی این است که‏ کارهای پیشین را ندیده و از این جهت کارش‏ کامل نیست ولی اگر با اشراف به مطالب پیشین، یک جمع‏بندی کامل عرضه کند،پژوهش علمی‏ خواهد بود.

نکته دیگری که در سخنان آقای کریمی‏نیا بود و من نیز بر آن تاکید می‏کنم این است که‏ ذهن ما برای تولید سؤال تربیت نشده است. دانشجویان این رشته با کار عقلی بیگانه‏اند؛چون‏ هرچه را می‏بینند از سنخ نقلیات است.بنای این‏ رشته نقل است و دانشجو فقط عادت می‏کند به‏ نقل کردن؛خواه از پیامبر و امامان،خواه صحابه و تابعین و دست آخر هم محدثان و مفسران.

خردنامه خب اگر اجازه دهید به‏ سراغ رشته علوم قرآن و حدیث برویم. تحلیل شما از این رشته به عنوان یک‏ رشته دانشگاهی چیست؟چه اشکالات‏ و کاستی‏هایی وجود دارد؟اگر قرار باشد رشته دانشگاهی مطلوبی داشته باشیم، چه تغییراتی باید در آن ایجاد شود؟

کریمی‏نیا:من فکر می‏کنم از ابتدای تأسیس‏ رشته علوم قرآن بیشتر نگاه دوم یعنی نگاه‏ ترویجی و توسعه معارف دینی بر آن حاکم‏ بوده است.البته این موضوع هم دلایلی از طرف‏ بنیانگذاران داشته و هم از جانب کسانی که به‏ این رشته می‏آیند و هم از سوی جامعه.هر 3 اینها باعث شده رشته دانشگاهی علوم قرآن و حدیث‏ در کشور ما بیشتر یک رشته ترویجی-تبلیغی‏ به چشم بیاید.البته مایه‏هایی از عناصر رشته‏های‏ آکادمیک دانشگاهی هم همچون دیگر رشته‏ها در آن هست.

اما از جانب بنیانگذاران کم نشنیدیم که چون‏ الهیات پیش از انقلاب همیشه در ضعف بوده‏ یا رشته سطح پایینی تلقی می‏شده و اجازه‏ گسترش نداشته و صرفا در قالب رشته‏های‏ محدودی مثل فرهنگ عربی و علوم قرآنی در یکی دو دانشگاه مجوز داشته است،پس از انقلاب‏ اقدام شده برای اینکه کسانی که علوم آل محمد، علوم قرآنی،تفسیر و به قول معروف خدا و پیغمبر به گوش‏شان نمی‏خورده،در دانشگاه‏ها این مطالب به آنها رسانده شود و بتوانند جزئی‏تر و با تأثیر بیشتر آنها را با دین آشنا کنند.این نوع‏ نگاه مدت‏ها تأثیر خود را داشته است.بسیاری از دانشجویان هم که امروزه با گسترش این رشته‏ به سراغ آن می‏آیند،دانشجویان مسئله‏دار و علاقه‏مند به پژوهش نیستند بلکه غالبا کسانی‏ که در دین دارند و می‏خواهند دیندارتر شوند یا اعتقادات‏شان را محکم‏تر کنند،به این رشته‏ و رشته‏های مشابه خصوصا در مقطع کارشناسی‏ وارد می‏شوند.تعدادی هم طبیعتا همچون‏ بسیاری رشته‏های دیگر به دلیل قبول نشدن‏ در رشته‏های دیگر به این رشته وارد می‏شوند. به همین جهت ورودی‏های این رشته غالبا بدون‏ انگیزه تحقیق و بالا بردن سطع علمی و آکادمیک‏ رشته به این رشته می‏آیند.این موضوع هماهنگ‏ می‏شود با استادانی که تا حد زیادی بنابر حکمی‏ یا قانونی موظفند برای شاگردان اصول عقاید بگویند تا اعتقادات آنها را تقویت کنند.آنها گاهی‏ اوقات قادر نیستند درس ساده‏ای مثل تاریخ‏ قرآن را تدریس کنند؛یعنی سرگذشت تحولات‏ متن قرآن از زمان نزول تا تدوین،اعراب‏گذاری، نقطه‏گذاری،تحولاتی که در نگارش پدید آمده، قرائات تا دوره معاصر؛حتی گاهی اوقات حس‏ می‏شود تدریس این درس با تمام اجزایش‏ برای دانشجویان مقبول نیست.با اینکه ای‏ مطالب هیچ ربطی به اعتقادات ما ندارند ولی‏ همین مقدار هم تحمل شنیدنش وجود ندارد. گاهی اوقات احساس می‏شود حتی استادان‏ هم مایل نیستند به این حوزه‏ها وارد شوند و گاه‏ تدریس این مطالب به صورت جانبدارانه و با ذکر ضعیف‏تر ادله مخالفان برگزار می‏شود.گاه استاد از اینکه دانشجویی سؤالی در کلاس طرح بکند و ادله طرح شده توسط او را زیر سؤال برد،می‏رنجد چنان‏که برخی اوقات دانشجویان از اینکه استاد اجزای سرگذشت قرآن و تنوعی را که در تفاسیر یا تاریخ فرهنگ اسلامی به وجود آمده بیان کند، رنجیده خاطر می‏شوند.این در واقع ریشه در مشکل سومی دارد که من فضای جامعه می‏نامم‏ و این موجب می‏شود که نتوانیم فضای رشته را خیلی آکادمیک کنیم.

به علاوه می‏دانیم رشته علوم قرآن یک رشته‏ محض نیست بلکه امری بین رشته‏ای است. بنابراین دانشجوی این رشته باید به ادبیات عرب، صرف و نحو و...و حجم زیادی اطلاعات که به‏ درد پژوهشگر می‏خورد،مسلط باشد؛اطلاعاتی‏ درباره تاریخ اسلام یعنی محیط پیدایش متن و محیط پیدایش متن‏های پیرامونی آن و محیط پیدایش حدیث و متون مشابه داشته‏ باشد و تاریخ جاهلیت،سیره پیامبر و...را بداند. به علاوه دانشجویان این رشته باید به خوبی به‏ متن قرآن مسلط باشند.واقعا چیز غریبی نیست‏ که بسیاری از دانشجویان این رشته نمی‏توانند حتی در مقطع دکتری و کارشناسی ارشد از روی قرآن بخوانند من می‏خواهم بگویم فراتر از این،برای دانشجوی دکتری و کارشناسی‏ ارشد نخواندن شعر جاهلی یا متون کهن رجالی‏ و حدیثی و نظیر آن نیز اشکال دارد.دانشجوی‏ این رشته باید اطلاع زیادی در حوزه فقه و اصول، حدیث و...هم داشته باشد.بنابراین ما با یک‏ موضوع واحد مواجه نیستیم.در میان رشته‏های‏ الهیات شاید میان رشته‏ای‏ترین آنها،علوم قرآن‏ و حدیث است.این هم از دشواری‏ها و موانع‏ آکادمیک شدن این رشته حکایت دارد.

البته وقتی درباره ضعف‏ها و مشکلات رشته‏ علوم قرآنی صحبت می‏کنیم به این معنا نیست‏ که در سایر رشته‏های الهیات یا حتی علوم‏ انسانی چنین اشکالاتی نیست و آنها از هر نظر از عیوب و نواقص بری هستند.ولی رشته مطالعات‏ قرآنی به خاطر پیچیدگی‏هایی که در آن هست‏ و پیوستگی‏اش با کتاب آسمانی مسلمانان از جهانی بیشتر از این نارسایی‏ها در رنج است.

خردنامه این رشته در سیستم‏ دانشگاهی غرب چه جایگاهی دارد؟

کریمی‏نیا:خب،در مقاطع ابتدایی که‏ رشته‏ای با این عنوان وجود ندارد.غالبا رشته‏هایی مثل ادبیات عرب یا اسلام‏شناسی، یا شرق‏شناسی است که دانشجو با آموختن‏ زبان عربی،تاریخ اسلام،تاریخ ملل اسلامی‏ به خصوص صدر اسلام و آشنایی با علوم حدیث‏ وارد این فضا می‏شود.در مقطع کارشناسی‏ ارشد باید پایان‏نامه‏ای بگذارند که اگر بخواهد می‏تواند درباره مطالعات قرآنی باشد.از اینجا به‏ بعد دیگر به چنین فردی پژوهشگر قرآنی اطلاق‏ می‏شود.او در دوره دکتری هم می‏تواند به صورت‏ تخصصی بر روی یکی از موضوعات قرآنی مطالعه‏ و تحقیق انجام بدهد.

خردنامه جناب آقای دکتر عباسی!شما چه تلقی‏ای از رشته آکادمیک‏ علوم قرآنی دارید؟به عبارت دیگر اگر قرار بود شما چنین رشته‏ای تاسیس کنید، چه معیارهایی را در نظر می‏گرفتید و چه‏ سرفصل‏های آموزشی را منظور می‏کردید؟

عباسی:من رشته علوم قرآنی تاسیس‏ نمی‏کردم.آنچه من علاقه‏مندم به آن بپردازم‏ همان مطالعات قرآنی یا پژوهش درباره قرآن به‏ مثابه یک پدیده است.ما پدیده‏ای به نام قرآن‏ داریم.این پدیده یک تاریخی دارد.مراد من‏ تاریخ قرآن به معنای مصطلح نیست بلکه معنای‏ عام‏تری موردنظر من است.این پدیده از بدو پیدایش تا امروز چه فرایندی را طی کرده و از چه‏ مراحلی عبور کرده است؟این موضوع مباحث‏ درون قرآنی و برون قرآنی هر دو را دربرمی‏گیرد. این می‏شد موضوع رشته مطالعات قرآنی و سرفصل‏های این رشته هم برمبنای طبقه‏بندی‏ موضوعات مختلف در این‏باره تعیین می‏شد. البته هرکدام از این موضوعات لوازم خاص‏ خود را هم دارد؛مثلا وقتی بحث از شکل‏گیری‏ متن قرآن می‏کنیم باید با تاریخ اسلام،زبان و فرهنگ‏های پیرامونی آن آشنا باشیم وقتی به‏ اعجاز قرآن می‏پردازیم به مباحث کلامی نیاز داریم وقس علی هذا.

خردنامه اگر بخواهم بحث را تا اینجا جمع‏بندی کنم به نظر می‏رسد هر دو بزرگوار در این موضوع اتفاق‏نظر دارند که تفکیکی بین مطالعات قرآنی و رشته دانشگاهی آن وجود ندارد؛یعنی‏ دانشجو وقتی در دانشگاه درس می‏خواند قرار است ثمره این باشد که نهایتا بتواند مطالعه قرآنی انجام دهد.اگر بخواهیم‏ تشبیه کنیم،مثل رابطه دانشگاه و صنعت‏ است که گفته می‏شود رشته‏های مهندسی‏ باید مهندس تربیت کنند تا در خدمت‏ صنعت قرار بگیرند.اگر هم تقابلی بین‏ رشته دانشگاهی و آنچه واقعا به عنوان‏ پژوهش قرآنی باید وجود داشته باشد. دیده می‏شود رشته در تفاوت ماهوی این‏ دو ندارد بلکه این برگرفته از دو نوع طرز تقلی است که از یک سو رشته دانشگاهی‏ تاسیس شده که بیشتر جنبه ترویجی و تبلیغی دارد و از سوی دیگر پژوهش قرآنی‏ صحیح را چیزی می‏دانیم که فارغ از نگاه‏ کلامی و جانبدارانه،به قرآن به مثابه یک‏ متن یا پدیده بنگرد.از آنجا که در غرب‏ این دو نوع تلقی وجود ندارد این پیوستگی‏ میان فضای آکادمیک و خروجی آن یعنی‏ مطالعات قرآنی دیده می‏شود ولی در ایران‏ به دلیل نگاه‏های مختلف،ما با دو مفهوم‏ متباین مواجه هستیم.

کریمی‏نیا:البته رشته علوم قرآنی کارکرد خودش را دارد؛عده زیادی را با دین آشنا می‏کند ولی آنچه حق رشته آکادمیک قرآن‏پژوهی است‏ نه در ایران و نه در کشورهای اسلامی دیگر برآورده نمی‏شود.

عباسی:به نظر من جای علوم قرآنی در دانشگاه نیست چون دانشگاه یک پدیده مدرن‏ است و باید فعالیت مدرن در آن‏ انجام شود.در دانشگاه باید کار علمی‏ صورت گیرد.به نظر من حوزه باید متقبل مسئولیت علوم قرآنی شود. اینکه رشته دانشگاهی علوم قرآنی‏ دارم بیش از آنکه جنبه علمی‏ داشته باشد دلایل جامعه‏شناختی‏ دارد.

کریمی‏نیا:من تأکید می‏کنم که‏ چنین رشته‏ای از مقطع کارشناسی‏ تا دکتری کارکرد خودش را دارد ولی‏ آن انتظاری که از رشته آکادمیک‏ دانشگاهی داریم را برآورده نمی‏کند. ما باید به نحوی این رشته علوم‏ قرآنی و معارف را به رشته آکادمیک‏ مطالعات قرآنی نزدیک کنیم زیرا ما در جهان جدید زندگی می‏کنیم؛ در جزیره نیستیم.حتی جدای از جهان عرب هم نیستیم.بنابراین‏ نمی‏توانیم صرفا مطالعات تفسیری‏ شیعی انجام دهیم و ندانیم که‏ نزدیک ما در عربستان صدها مطالعه‏ ضدشیعی در حال انجام است چه برسد به اینکه‏ ندانیم در بخش بزرگی از جهان یعنی غرب، هرچه می‏گذرد شتاب مطالعات از جامعه‏شناسی‏ و روان‏شناسی و دیگر رشته‏های علوم انسانی‏ گرفته تا علوم پایه و فیزیک و شیمی تا مطالعه‏ ادیان و اسلام‏شناسی،هر روز بیشتر می‏شود، کنفرانس‏های بیشتری برگزار می‏شود،مجلات‏ متعددی منتشر می‏شود و...ما نمی‏توانیم فارغ‏ از همه اینها در جزیره‏ای بنشینیم و همان رشته‏ ترویجی خودمان را ادامه دهیم.البته باید راه آن‏ را پیدا کنیم؛ببینیم چگونه می‏شود در همین‏ رشته علوم قرآنی کنونی با این دانشجویان‏ و اساتید تغییراتی ایجاد شود تا کم‏کم رشته‏ علمی‏تر شود و البته این اتفاق اندکی هم رخ داده‏ است.همین چند سال قبل کم نبودند کسانی‏ که برای اخذ مدرک دکتری بخشی از اتقان‏ سیوطی را ترجمه می‏کردند و مقدمه‏ای بر آن‏ می‏نوشتند و به عنوان رساله تحویل می‏دادند. اما امروزه متولیان این رشته پذیرفته‏اند که در مقطع دکتری دست کم باید به یک پرسش مهم‏ جواب داده شود،شکل ظاهری آن رعایت شود و...همین نشان می‏دهد که ما در دنیای 15 سال پیش زندگی نمی‏کنیم.به نظر می‏رسد الان‏ از ورودی‏های رشته در مقاطع مختلف گرفته تا اساتید و مقالاتی که منتشر می‏شود در حوزه و دانشگاه،نشانه‏های خیلی خوبی از مطالعات‏ جدی قرآنی دیده می‏شود ولی اینها در اقلیت‏اند.

به نظر من نمی‏توانیم رشته علوم قرآنی داشته‏ باشیم که کارکردش بالا بردن سطح اعتقادات‏ عموم مردم باشد ولی در کنار آن باید یک رشته‏ مطالعاتی قرآنی( Quranic Studies )هم‏ تاسیس شود.بلکه باید کم‏کم شرایط رشته‏ علوم قرآنی را تغییر دهیم تا به علمی شدن و آکادمیک‏تر شدن رشته بینجامد.

عباسی:به نظر من برای آکادمیک شدن‏ رشته باید لوازم آن ایجاد شود.واضح است که این‏ رشته از بدو تاسیس ذاتا آکادمیک نبوده است. اساتیدی که به این رشته وارد شده‏اند حوزوی‏ بوده‏اند و این نشان می‏دهد که ماهیت رشته آکادمیک نبوده و همین‏طور هم پیش رفته است. و این نگاه همچنان هم بر رشته حاکم است.

کسانی که از حوزه وارد این رشته می‏شوند، قاعدتا نگاه حوزوی دارند.من معتقدم رسالت‏ حوزه همیشه در جای خود هست ولی این نباید با دانشگاه مخلوط شود.دانشگاه جای پرسش‏ است.دانشگاه محصول دوره مدرن است و دوره‏ مدرن شعارش پرسشگری و فردگرایی است.ما نمی‏توانیم رشته‏ای را در دانشگاه تاسیس کنیم‏ و ادا و اصول‏های دانشگاهی در آن‏ دربیاوریم و بگوییم مسئله داشته‏ باشید،فرضیه داشته باشید،سؤال‏ علمی داشته باشید،بعد دانشجو را کاملا از خط قرمزها منع کنیم.

من به 3 موردی که آقای کریمی‏نیا به عنوان مشکلات نظام دانشگاهی‏ اشاره کردند،مورد چهارمی اضافه‏ می‏کنم که تا حدی به سومی پهلو می‏زند؛آن هم آتوریته‏هایی است که‏ در این رشته وجود دارد.کسانی که‏ در این رشته کتاب‏هایش تدریس‏ می‏شوند همه آیت اللّه و مرجع‏ تقلید بوه‏اند.البیان آیت اللّه خویی‏ و التمهید آیت اللّه معرفت و...خب‏ اینها خط قرمز محسوب می‏شوند. ما باید به دانشجو اجازه بدهیم اینها را نقد کند نه اینکه خط قرمز داشته‏ باشد.

آسیب دیگری که در این رشته‏ هست،آن است که قرآن چیزی است‏ که همه درباره‏اش صاحب‏نظرند و همه خود را نسبت به آن مسئول می‏دانند؛از ریاست جمهوری و مجلس و سازمان تبلیغات‏ گرفته تا برنامه پنجشنبه شب‏های آقای قرائتی. این‏طور تصور می‏شود که کسانی که در این‏ رشته درس می‏خوانند باید سؤالات آقای قرائتی‏ را جواب دهند و فلان جایزه را بگیرند.اگر این‏ نوع نگاه‏ها تغییر نکند و کسانی که در این رشته‏ تدریس می‏کنند نگاهشان به قرآن این باشد که‏ هدایتی انجام بدهند و ترویج و تبلیغی بکنند، عملا یک تریبون جدید به تریبون‏های پیشین‏ اضفه شده است و وضعیت،تغییر چندانی‏ نخواهد کرد.یعنی دانشگاه مدرس تاسیس‏ کرده‏ایم و آنچه در سنت خود داشته‏ایم یعنی‏ حوزه را به آن وارد کرده‏ایم؛این می‏شود شترمرغ. از یک طرف می‏خواهیم مدافع باشیم و از طرف‏ دیگر کاری که در دانشگاه باید انجام شود،انتقاد است.این دو باهم قابل جمع نیستند.

اگر در دانشگاه اجازه شک کردن و فرو ریختن‏ اعتقادات را ندهیم،کجا باید این بحث‏ها بیان‏ شود؟به نظر من کسی که وارد رشته الهیات‏ می‏شود باید به خودش ببالد که جرات پیدا کرده‏ راجع به اعتقاداتش شک کند،فکر کند،بحث‏ کند.

کریمی‏نیا:من برای اینکه صحبت آقای‏ عباسی درست‏تر فهمیده شود نکته‏ای را اضافه‏ کنم.وقتی می‏گوییم دانشگاه جای سؤال کردن‏ است معنایش این نیست که باید قرآن را بی‏اعتبار کند بلکه بحث بر سر این است که‏ سخن از بی‏اعتباری قرآن را فقط در دانشگاه‏ می‏توان مطرح کرد چون اگر در دانشگاه این‏ حرف‏ها زده نشود،دانشجو دکترایش را می‏گیرد و فارغ التحیل می‏شود ولی نمی‏تواند یک کلمه‏ حرف با مخالف بزند؛درحالی‏که این همه حرف‏ و مطلب در سایت‏های اینترنتی از طرف ملحدان، مسیحیان یا از سوی غیر شیعیان مطرح می‏شود علیه دیدگاه‏های قرآنی شیعیان.فارغ التحصیل‏ دانشگاهی ما باید بتواند با اینها بحث کند.اما این مطلب هم درست نیست که از افراد در دانشگاه حرف از بی‏خدایی بزنیم.نه،این کار 30-20 سال طول می‏کشد ولی اگر این کار را به تدریج از الان شروع نکنیم،30 سال بعد ما هیچ حرفی برای گفتن در جامعه جهانی نداریم.

من یک مثال می‏زنم.من دوستی در دانشگاه‏ تهران داشتم که استاد فلسفه است و علاقه‏مند به قرآن و مطالعات قرآنی.یک بار داشتم درباره‏ نظریه ونزبرو راجع به شکل‏گیری قرآن در طور 200 سال پیش از پیامبر توضیح می‏دادم.پس از اتمام حرفم او گفت پاسخ این اشکال کاملا روشن‏ است.معجزه کربلایی کاظم می‏تواند ثابت کند که قرآن موجود عین ما نزل اللّه است.من الان‏ به خطار روش‏شناختی در تمسک به کرامات و معجزات که همیشه معضل مباحث به کرامات و معجزات که همیشه معضل مباحث درون دینی‏ است کاری ندارم.بر فرض درستی این روش، نمی‏توان این‏گونه به ونزبرو پاسخ داد.

شما پایتان را از ایران بیونر بگذارید،این‏ حرف‏هایی ارزش می‏شوند.فارغ التحصیلان ما الان از همین قبیل استدلال‏ها یاد می‏گیرند. ممکن است این رشته مبلغان خوبی تربیت کند اما نمی‏تواند پژوهشگری تربیت کند که حرف‏ سنجیده‏ای در حوزه مطالعات قرآنی داشته‏ باشد.

در ایران دین‏پژوهی،فلسفه دین و رشته‏های‏ نظیر آن در دانشگاه‏ها،رشته‏های سکولاری‏ هستند.ترجمه‏های آثار غربی،سرفصل‏های‏ دانشگاهی غربی و نظایر آن همگی به رشته‏های‏ این‏چنینی وارد شده‏اند.بسیاری از مقالات‏ فلسفی در دانشگاه‏های ما قابل طرح و چاپ‏ در مجامع آکادمیک غربی نیز هست اما چرا یکی از محصولات علوم قرآنی ما در مجلات‏ اسلام‏شناسی غربی جایی پیدا نمی‏کند؟این‏ نشان می‏دهد که ما در این زمینه با دنیا تعامل‏ نداریم.ما آخرین تکنولوژی روز دنیا را در اختیار داریم،اینترنت داریم،اطلاع‏رسانی به روز است، ابزارهای فرهنگی‏مان مدرن شده است اما رشته‏ علوم قرآنی در همان قرن چهارم باقی مانده است‏ و دلمان را خوش کرده‏ایم که پاسخ همه شبهات‏ را علمای ما در گذشته داده‏اند.

خردنامه خب اگر کسی اشکال‏ کند که چه ضروری دارد این مباحث‏ را وارد جامعه مذهبی و دینی بکنیم؟ تکنولوژی،ارتباطات،اینترنت و...با عقاید مذهبی جامعه تعارضی ندارد ولی در مورد مسائل اعتقادی و دینی خود نباید به سراغ‏ حرف‏های نادرست و باطلی برویم که در غرب طرح می‏شود و به آنها بپردازیم و خود را به آنها مشغول کنیم.چه پاسخی به این‏ اشکال می‏دهید؟به عبارت دیگر سؤال این‏ است که ضرورت مطالعات قرآنی در ایران‏ چیست؟

کریمی‏نیا:به نظر من،ما در دنیایی جدید زندگی می‏کنیم..قتی می‏گوییم با دیگران‏ ارتباط داشته باشیم،معنایش این نیست‏ که حرف‏های دیگران همگی باطل است و حرف‏های ما همگی صحیح و به همین دلیل‏ نباید به سراغ حرف‏های دیگران برویم.ما در دنیایی زندگی می‏کنیم که دیگر هیچ مرزی‏ ندارد.مسلمانان و غیر مسلمانان در کنار هم‏ زندگی می‏کنند و همه باهم تولید علم می‏کنند؛ چه علوم دینی و چه علوم غیر دینی.شاید زمانی‏ در قرن چهارم و پنجم می‏شد بین عالمان‏ اسلام-که در دار الاسلام زندگی می‏کردند-و یهودیان-که خارج از آن و علیه اسلام مطلب‏ می‏نوشتند-چنین تفکیکی انجام داد ولی الان‏ این تفکیک بی‏معناست؛ما الان با غربی مواجه‏ هستیم که درون خود،مسلمانانی می‏پروراند و یکی از محیطهای بزرگ زندگی مسلمانان‏ غرب است و طبیعتا در غرب،جامعه آکادمیک‏ مسلمانان هم وجود دارد.حد اقل 30 درصد از کسانی که در رشته‏های اسلام‏شناسی در غرب‏ تحصیل یا تدریس می‏کنند و در کنفرانس‏ها حاضر می‏شوند،مسلمان هستند که یا از کشورهای اسالم به آنجا مهاجرت کرده‏اند یا در همان کشورها بزرگ شده‏اند.تولیدات این‏ افراد،آنجا منتشر می‏شود.ما نمی‏توانیم تنها از غرب،تکنولوژی و فلسفه و دین‏پژوهی را اخذ کنیم.مطالعات اسلامی هم بخشی از مطالبی‏ است که در خارج از کشور تولید می‏شود و پاره‏ای‏ از روش‏ها،مسئله‏ها و نظریات که آنجا مطرح‏ می‏شود،برای ما مفیدند.علم اصلا چیزی نیست‏ که بتوان آن را منطقه‏ای کرد.چرا،شاید بتوان‏ گفت اعتقادات،باورهای درست و آموزه‏های‏ اساسی اسلام را از غرب بگیریم؛این صحیح است‏ و ما هم‏چنین قصدی نداریم.اما علم به معنای‏ آکادمیک،روش‏ها،مسائل،منابع و ابزارهایی‏ دارد که همیشه ثابت نمی‏مانند و با گذر زمان و شرایط تاریخی و منطقه‏ای اشکال مختلفی پیدا می‏کنند.در جزیره ماندن خلاف عقل است.

به عنوان مثال،به مجله‏ای قرآنی اشاره کنم‏ به نام gournal of Guranic Studies که‏ در لندن چاپ می‏شود و نیمی از هیأت تحریریه‏ آن،از مسلمانان برجسته و راست کیش هستند، بسیاری از نویسندگان آنها مسلمانانی بسیار معتقد و متصلب در اعتقادات خویش‏اند ولی با روش‏های نوین مطالعات اسلامی آشنا هستند. 9 سال از انتشار این مجله که به 2 زبان انگلیسی‏ و عربی چاپ می‏شود می‏گذرد ولی در حوزه‏های‏ مطالعات قرآنی در ایران آن‏قدر ناآشنا و غریب‏ است که می‏توان گفت شاید تنها یک درصد از کسانی که با این حوزه‏ها ارتباط دارند،این مجله‏ را بشناسند و بسیار کمترند کسانی که اصلا از این مجله استفاده کرده باشند.حال شما به این‏ موضوع اضافه کنید کنفرانس‏هایی که در غرب‏ یا کشورهای اسلامی برگزار می‏شوند و ما از آنها بی‏خبریم.خب،در این صورت،رشد علم ما در این زمینه‏ها بسیار کند و یکنواخت باقی ماند.

من تاکید دارم که باید علم را از اعتقادات‏ تفکیک کرد.قطعا ما نمی‏خواهیم اعتقادات‏ خود را از یک مسیحی اخذ کنیم اما اگر کسی‏ تحقیقی انجام داد مثلا درباره طبری و از مطلبی‏ پیرامون آن به ما خبری داد که بر ما روشن نبود، چنین کاری باید در جامعه علمی بسیار مغتنم‏ شمرده شود و این قطعا ربطی به اعتقادات ما نخواهد داشت.

عباسی:من سخن آقای کریمی‏نیا را با یک‏ مثال تکمیل می‏کنم؛انتشار دایره المعارف‏ قرآن( EQ )در سال‏های اخیر،خود شاهدی‏ است مناسب برای اینکه آن‏گاه سنتی درباره‏ شرق‏شناسی را تغییر دهیم؛اینکه خاورشناسان‏ کسانی هستند که قصد دارند جوامع اسلامی را استعمار و استثمار کنند یا مقاصد تبلیغی دارند که می‏خواهند مسلمانان را به کیش خود دعوت‏ کنند یا قرآن را از پایه از بین ببرند و در اعتبارش‏ خدشه ایجاد کنند.ظاهرا دوران چنین تلقی‏ای‏ از خاورشناسی گذشته است.زمانی از بزرگی نقل‏ می‏کردند که اگر خاورشناسی گفت:«ماست‏ سفید است»به آن شک کنید ولی ظاهرا دوران‏ این حرف‏ها حد اقل در مطالعات قرآنی گذشته‏ است.اگر دایره المعارف قرآن را باز کنید و اسامی مؤلفان را نگاه کنید،از مسیحی و یهودی‏ و مسلمان و حتی ایرانیان در میان این نام‏ها دیده می‏شود؛ایرانیانی که بعضا اگر نام آنها در آنجا نمی‏آمد،هیچ‏گاه درنمی‏یافتیم که چنین‏ کسانی در این حوزه‏ها مشغول به کار علمی‏ هستند.در واقع،وجه فارق برای گردانندگان‏ دایره المعارف در انتخاب مؤلف،مسلمان یا یهودی یا مسیحی بودن آنها نبوده است بلکه‏ بحث فرادینی شده و کسی که مجهز به آن‏ ابزار است و حد اقل‏های پژوهش در این زمینه‏ را دارد،به عنوان مؤلف انتخاب شده است.به‏ کسی مثل مستنثرمیر نمی‏شود نسبت بی‏دینی‏ داد؛آثارش کاملا این را نشان می‏دهد؛چه بسا به‏ غرب رفته است تا قرآن‏پژوهی در پاکستان و شبه‏ قاره را به غربیان معرفی کند و مقالات مهمی در دایره المعارف قرآن به او سپرده شده است.این‏ یک نمونه از چنین افرادی است.

اما آنچه شما به آن اشاره کردید،شاید ریشه در واقعیتی در جامعه ما دارد و آن اینکه‏ تا وقتی تعریف علم در جامعه ما این باشد که«العلم نقطه کثرة الجاهلون» یا روایاتی نظیر اینکه«من عمل‏ بما علم علمه ما لا یعلم»،این‏ حاکی از آن است که علم چیزی‏ است که با پژوهش بیشتر حاصل‏ نمی‏شود بلکه آن چیزی است که‏ خداوند در قلب کسی می‏اندازد و این لازمه‏اش تخلیه و تحلیه‏ درونی است.درحالی‏که آنچه‏ آقای کریمی‏نیا گفتند،درباره علم‏ به معنای Science بود و شرایط فلسفی آن از جمله ابطال‏پذیری‏ و...این شاید عاملی باشد که در ایران برخی با پژوهش به معنای‏ علمی مخالفند و این باز تاکید مجددی است بر همان تفکیک‏ ابتدای بحث،زیرا 2 نگاه کاملا متفاوت در مورد علوم قرآنی وجود دارد؛مطالعه قرآن به مثابه کتاب‏ مقدس و دینی مسلمانان و از زاویه‏ دید یک فرد مؤمن و معتقد به آن و مطالعه قرآن به مثابه یک متن با پدیده و فارغ از آنکه فرد پژوهشگر به آن اعتقاد و ایمان دارد یا نه.

به نظر من،اینکه گزاره‏ای علمی را گزاره بدانیم‏ که ابطال‏پذیر باشد،به هیچ عنوان در شرایط کنونی در رشته علوم قرآنی قابل پیاده‏سازی‏ نیست،زیرا به یقین گزاره‏هایی ابطال‏پذیر نیستند حتی به این دلیل ساده که فلان عالم چنین گفته‏ است و پیگیری چنین دیدگاهی،مشکلات‏ جامعه‏شناختی و روان‏شناختی بسیاری در پی‏ خواهد داشت.البته این در حالی است که این‏ موضوع در غرب کاملا حل شده است.

کریمی‏نیا:مسلمانانی که در غرب زندگی‏ می‏کنند و آنجا محیط آکادمیک و پژوهشی‏شان‏ است،به هیچ عنوان با نظریات علمی این‏چنینی‏ مشکل ندارند.نمونه‏های فراوانی هست که در باب نظریات بسیار تندروانه در حوزه مطالعات‏ اسلامی وارد شده‏اند و بحث کرده‏اند و البته‏ با همان تلقی ابطال‏پذیر از علم یا پایبندی به‏ روش‏ها و متدهای علمی،نه با استناد به یک‏ قول ایمانی با اصل اعتقادی و در همان محیطها توانسته‏اند مدارج دانشگاهی کسب کرده و دانشجویانی تربیت کنند.جالب اینکه حتی‏ گاهی اوقات کرسی یک رشته اسلام‏شناسی یا شرق‏شناسی از یک استاد دین-که گاه برخی‏ نظریات‏اش خلاف اعتقادات دینی مسلمانان‏ بوده است-به یک استاد مسلمان رسیده که‏ کاملا با نظریه فرد قبلی در آن بحث مخالف‏ بوده و باورهای دیگری در آن زمینه داشته‏ است.این اتفاق،در سطح پایین‏تری در برخی‏ کشورهای اسلامی رخ داده است ولی در ایران‏ نه.مثلا در ترکیه نمونه‏های بهتری داریم.در برخی نوشته‏ها که در ترکیه،مالزی،مصر،لبنان، مغرب(مراکش)و...چاپ می‏شود.نشانه‏هایی‏ از تلاش‏هایو مساهمت‏های عالمان مسلمان‏ در رقابت با نظریه‏های علمی که در غرب تولید می‏شود،وجود دارد.

خردنامه ما می‏خواهیم وضعیت‏ فعلی مطالعات قرآنی و به تبع آن شرایط دانشگاهی رشته علوم قرآنی را تغییر دهیم‏ که البته در بحث ما روشن شد.وضعیت‏ مطلوبی ندارند.می‏خواهیم مسیری، روشی،راهی یا ایده‏ای طرح کنیم که‏ وضعیت نامطلوب فعلی را به سوی شرایط مطلوب پیش ببریم.لازمه چنین کاری، 2 چیز است؛اولا شرایط لازم برای رسیدن‏ به وضعیت مطلوب و ثانیا موانعی که از رسیدن به آن باز می‏دارند را،بشناسیم. این شرایط و موانع از نظر شما چیست؟

عباسی:وضعیتی که الان‏ در دانشگاه‏ها وجود دارد،بسیار ناامیدکننده است.شاید 70 درصد دانشجویانی که به این رشته وارد می‏شوند،از سر اجبار است؛اینکه‏ در هیچ رشته‏ای قبول نشده‏اند. البته هرچه مقطع دانشگاهی بالاتر می‏رود،کمی این وضعیت بهتر می‏شود.ولی به‏هرحال در دانشگاه، بیشتر با کسانی مواجه‏ایم که گویی‏ می‏خواهند مبلغ خوبی شوند تا اینکه‏ اگر بعدها شبهاتی طرح شد،بتوانند آنها را پاسخ دهند و پایه‏های دین را محکم کنند؛اولا برای خود و ثانیا برای دیگران.عده‏ای هم که اصلا از بحث ما خارج‏اند؛یعنی صرفا آمده‏اند که مدرک بگیرند.بنابراین فکر می‏کنم زیاد به دانشگاه دل خوش‏ نکنیم.

من فکر می‏کنم پژوهش قرآنی با نگاه به مثابه پدیده به قرآن فعلا در کشور ما در حد مختصر وجود دارد و به عبارتی می‏توان گفت چنین کارهایی در حال حاضر استثنا محسوب می‏شود.قاعدتا کسانی که چنین کارهایی را انجام می‏دهند هم‏ انگشت‏شمارند.به نظر من،این افراد اندک که‏ احتمالا همه همدیگر را هم می‏شناسند،باید فکری بلندمدت داشته باشند و با داشته‏های‏ خود افرادی را تربیت کنند.و اگر در دانشگاه‏ میسر نیست،در خارج از دانشگاه،شخصی یا گروهی،با برگزاری کارگاه،از طریق همین قبیل‏ گفت‏وگوها و...؛یعنی باید نهال نوپای پژوهش‏ قرآنی را به درخت تنومندی بدل کنند که بتواند خود را بشناساند.اگر قرار است جامعه ما چند صدایی باشد،لازمه‏اش آن است که این دیدگاه‏ها هم بتواند در جامعه طرح شود.البته می‏دانم که‏ شرایط در جوامع اسلامی چندان آماده نیست؛ چنان‏که در برد ویراستاری دایره المعارف قرآن‏ 2 نفر مسلمان هستند که در جامعه اسلامی‏ خود چندان افراد مقبولی نیستند؛یعنی ابوزید و ارکون.طبیعتا کسانی که به این کارها می‏پردازند، در جوامع اسلامی مطرود می‏شوند و همین‏که‏ در جای دیگری مشغول به این نوع پژوهش‏ها هستند،خود حاکی از آن است که نمی‏توانسته‏اند در جامعه خود فعالیت کنند به‏هرحال،آنچه‏ انجام‏شدنی است،کاری تدریجی است. کلاس‏هایی برگزار شود،جملاتی منتشر شود، بحث‏ها و گفت‏گوهایی صورت بگیرد تا حد اقل‏ 15-10 سال بعد،به شرایط مطلوبی برسیم. آنچه الان در کشور ما حضور خارجی دارد، کارهایی تبلیغی و ترویجی است برای آوردن‏ قرآن به متن اجتماع و اینکه مردم،مستمسک‏ ایمانی داشته باشند خب،اگر 30 سال طول‏ کشیده تا این شرایط ایجاد شود،دست‏کم‏ 30 سال هم باید صبر کنیم تا شرایط جدیدی‏ جایگزین شود،با این پیش‏فرض که درباره اولی‏ تمام امکانات دولتی و غیر دولتی بسیح شده‏اند ولی کار دوم را قرار است عده‏ای قلیل برمبنای‏ علایق شخصی خود پیگیری کنند.

کریمی‏نیا:آقای دکتر عباسی اشاره کردند که مسلمانانی که در غرب به مطالعات قرآنی‏ به شیوه غربی می‏پردازند،افراد چندان‏ مقبولی در جامعه اسلامی نیستند و برای‏ این حکم کلی مثال‏هایی زدند به نظر من، این حکم کلیت و عمومیت ندارد.امروزه‏ در غرب برعکس مواردی که ایشان اشاره‏ کردند،مسلمانانی را می‏شناسیم که در جوامع آکادمیک غربی به‏طور جدی حضور دارند و بسیار هم در اصول اعتقادی خود معتقد و متصلب هستند.مثلا در همان‏ دانشگاه SOAS -جایی که روزگاری ونزبرو رادیکال‏ترین آرای مطالعات قرآنی دوره‏ معاصر را مطرح کرده-امروزه کسانی‏ مثل محمد عبد الحلیم تدریس می‏کنند.در دانشگاه ادینبرو که روزی آقای ریچارد بل و مونتگمری وات حوزه مطالعات قرآنی را آنجا رونق دادند،امروزه کسانی چون آقای یاسین‏ داتن-که مسلمان بسیار مؤمن و راست‏ کیشی هستند-جالب اینکه در غرب بسیاری‏ از غربیان که مسلمان شده‏اند،در حوزه‏ مطالعات قرآنی مشغول به کارند.در دانشگاه‏ آکسفورد،آقای تیموتی وینتر-که نام پس از اسلامش عبد الحکیم مراد است و امام جماعت‏ آنجا محسوب می‏شود-در شکل و شمایل‏ ظاهری اگر به طنز بگوییم چندان فرقی با بن لادن ندارد ولی در همان محیط آکادمیک و با همان روش‏ها و ابزارهای آکادمیک مطالعات‏ قرآنی و اسلامی را ادامه می‏دهد با این تفاوت‏ که تنها وصفی که می‏شود بر محصولات‏ فکری آنها نهاد،مطالعات اسلامی است نه‏ غربی.آقای عبد الرئوف و خانم سلوی عواء و... بسیاری از اینها شکل ظاهری اسلامی خود را حفظ کرده‏اند و به عنوان‏هایی چون پروفسور و...دست پیدا کرده‏اند.حال اگر این وضعیت‏ را با 50-40 سال پیش در قرآن‏پژوهی غرب‏ مقایسه کنیم،شاهد تحولی جدید در این‏ زمینه هستیم و مرزها به این شکل شکسته‏ شده و آن تفکیک ذهنی غربی و اسلامی‏ امروزه عملا از بین رفته است.

به نظر من جامعه ما از آنچه ما مطالعات قرآنی‏ می‏نامیم،خالی نبوده است.بدیهی است که‏ مطالعات قرآنی،همواره سیر ثابتی نداشته است. نظریه‏های متن شناسانه بدون توجه به تقدس‏ متن،وجود داشته است.مثلا در جامعه شیعی ما، آن تقدسی که راجع به متن قرآن در جوامع اهل‏ سنت وجود دارد،نیست و به همین دلیل نظریه‏ مرحوم آیت اللّه معرفت درباره اغلاط املایی قرآن‏ و عدم تقدس برای نگارش متن قرآن به شیوه‏ رایج،خیلی راحت در جامعه شیعی مطرح شده‏ و هیچ نوع واکنشی ایجاد نکرده است.سال‏های سال است که آثار ایشان به فارسی و عربی منتشر شده و نظریه ایشان به اجمال یا تفصیل طرح‏ شده است.من یک بار این مطلب را به یکی از دوستان عرب خودم که تابعیت فلسطینی- اردنی داشت،نشان دادم،او که در همین زمینه‏ها فعالیت می‏کرد و البته از اهل سنت بود،وقتی این‏ نوشته را دید،پرسید:«آیت اللّه معرفت در کشور شما آزاد زندگی می‏کند؟».گفتم بلکه گفت: «اگر چنین کسی در کشور ما چنین نظریه‏ای‏ داده باشد،اصلا نمی‏تواند آزاد زندگی کند و بی‏شک به زندان می‏افتد.نظریه او درباره اغلاط املایی قرآن بسیار کفرآمیز است».تلاش آقای‏ معرفت،در واقع یک تلاش متن شناسانه بوده‏ است و بدون در نظر گرفتن تقدس قرآن.می‏توان‏ کارهای زیاد دیگری درباره رسم الخط،تعدد قرائات متن،تاریخ تدوین قرآن و...انجام داد.مثلا کاری که مرحوم آیت اللّه خویی در البیان درباره‏ روایات حرف سبعه 3 یا زیر سؤال بردن تمامی‏ روایات جمع قرآن انجام دادند،این کاری است‏ که می‏شود از همان سنخ پژوهش‏های قرآنی‏ موردنظر تلقی کرد.سال‏های سال بوده است که‏ عالمان شیعه درباره این روایات هیچ حرفی نزده‏ بوده‏اند و آنها را تلقی به قبول کرده و خیلی راحت‏ روایات را در کتاب‏های خود آورده‏اند؛نمونه‏های‏ این‏چنینی بسیار می‏شود یافت.بنابراین‏ بررسی‏های فراوانی از منظر قرآن به مثابه یک‏ متن جدای از دیگر مطالعات قرآنی که در میان‏ مسلمانان رواج دارد،وجود داشته است.

به نظر من،مسئله دانشگاه را نباید کم‏اهمیت انگاشت.بخش عمده‏ای از ضعفی که‏ در رشته دانشگاهی علوم قرآنی دیده می‏شود، ناشی از وجود کاستی‏ها و ضعف به‏طور کلی‏ در امر آموزش عالی است که به دلیل گسترش‏ بی‏رویه این تحصیلات،به تضعیف علوم انسانی و مطالعات اسلامی انجامیده است.به همین جهت، دانشجویان در مقطع کارشناسی تعادشان‏ بسیار زیاد است و اکثرا شرایط لازم برای ورود به‏ این رشته را ندارند و یا سطح دانسته‏های بسیار اندکی وارد می‏شوند.به دلیل همین ضعف، استادان-که غالبا خود هم ضعیف هستند- نمی‏کوشند با سخت‏گیری زیاد،دانشجو را به‏ همه ابزارها و علوم مورد نیاز آن علم مسلح کنند تا وقتی از دانشگاه خارج می‏شود،به سطح مقبول‏ علمی رسیده باشد.اولیه‏ترین دانش‏ها فرا گرفته‏ نمی‏شوند،از جمله تسلط کامل به زبان عربی، تاریخ اسلام،متن قرآن،ادبیات و متون مرجع. همین دانشجو وقتی به مقطع کارشناسی ارشد و دکتری وارد می‏شود،هیچ‏وقت پژوهشگر نمی‏شود؛فقط یک مبلغ دینی می‏شود که قادر به‏ پژوهش نیست.مبلغ دینی در جامعه ما،جایگاه‏ مهم و شایسته‏ای دارد ولی کارکرد دانشگاه نباید فقط تربیت مبلغ باشد.این دیگر عادی شده‏ که دانشجوی دکتری اطلاعی از منابع مرجع‏ این رشته ندارد.به علاوه،ضعف شدید در زبان‏ عربی اعم از متون قدیم و جدید و ضعف جدی در آگاهی از زبان خارجی بیداد می‏کند.این در هیچ‏ کجای دنیا معنا ندارد که دانشجوی دکتری،زبان‏ نداند.وضع رشته‏های دیگر مطالعات اسلامی هم‏ از این بهتر نیست.به نظر می‏رسد رشته علمی را شوخی گرفته‏ایم.برخلاف همه دنیا،دانشجوی‏ دکتری ما علاوه بر درس،چندین کار هم انجام‏ می‏دهد؛درحالی‏که این در دنیا بی‏معناست که‏ دانشجوی دکتری علاوه بر تحصیل،یک شغل‏ هم داشته باشد.حالا همین دانشجو وقتی دفاع‏ می‏کند.هیأت علمی دانشگاه دیگری می‏شود و زیردست او دانشجویان در مقاطع مختلف تربیت‏ می‏شوند؛یعنی یک سیکل معیوب.

خردنامه پیشنهاد شما برای‏ اصلاح این مشکلات چیست؟

کریمی‏نیا:به نظر من،امثال ما که درد را می‏شناسیم،وظیفه داریم روش علمی را اولا بشناسیم و ثانیا بشناسانیم.نمی‏خواهم یکدفعه‏ انقلاب کنیم،اصلا چنین چیزی در محیط علمی معنا ندارد ولی می‏شود کم‏کم به دانشجو نیازهایش را نشان داد؛اینکه ادبیات مرجع‏ چیست و تسلط بر متن قرآن چقدر حیاتی‏ است.واقعا جای تاسف است که دانشجوی ما گاهی نمی‏تواند تشخیص بدهد عبارتی که‏ خوانده می‏شود،آیه قرآن است یا نه این چیزی‏ است که در جهان عرب و گاهی اوقات در غرب‏ در مقطع لیسانس رخ می‏دهد.لازم هم نیست‏ عینا از مصنوعات دیگران کپی‏برداری کنیم؛ عینا روش‏هایی که در کشورهای عربی یا غربی‏ پیاده شده،کپی کرده و در اینجا تدریس کنیم؛ ما باید روش‏ها را بشناسیم و آن‏طور که محیط ما اقتضا می‏کند،آنها را پیاده کنیم باید بین مقطع‏ کارشناسی و مقاطع بالاتر تفکیک کنیم.در مقطع کارشناسی باید سختگیری بسیار زیاد شود تا اینکه دانشجو به تمام ابزارها و علوم مورد نیاز این رشته مسلح شود.فارغ التحصیل کارشناسی‏ باید بتواند متن عربی را بخواند و از تمام متون‏ فارسی بی‏نیاز شود؛اعم از متون قدیم و جدید، اگر نگوییم که باید بتواند به عربی بنویسد.سایر لوازم مقطع کارشناسی نیز همین‏طور؛یعنی‏ باید آرام‏آرام با سختگیری‏هایی که می‏شود، دانشجوی کارشناسی از همین رشته که سمت‏ و سوی بیشتر تبلیغی دارد،فارغ التحصیل شود که آماده بهره‏برداری از متون پژوهشی،طرح‏ سؤال،فکر و نگاه جدید شده باشد.اگر این به‏ مرور انجام شده و به او فهمانده شود که تا به‏ حد و اندازه‏های لازم نرسیده،نمی‏تواند از این‏ مقطع فارغ التحصیل شود،آن‏وقت کارشناس ما آماده‏تر خواهد بود که در مقاطع بالاتر به پژوهش‏ بپردازد.یک لیسانس ادبیت دانشگاه تهران در 50 سال پیش،به جرأت برابری می‏کند با ده‏ها کارشناس ارشد فعلی در برخی زمینه‏ها اگر استثنا کنیم تسلط دانشجوی فعلی را به برخی‏ ابزارهای امروزی مثل اینترنت،رایانه،نرم‏افزارها و...واقعا در فکر و اندیشه،دانشجوی لیسانسی‏ که آن زمان سختگیری فارغ التحصیل می‏شد، بسیار توانمندتر از دانشجویان فعلی بود.

عباسی:اگر انگیزه‏های دانشجویان در انتخاب‏ رشته دانشگاهی را بررسی کنیم،قطعا یکی از پارامترهای مؤثر،بازار کار آن رشته است؛یعنی‏ دانشجو مطمئن باشد پس از فارغ التحصیلی، کار مناسبی خواهد داشت.پارامتر دیگر،اعتبار اجتماعی است؛به این معنا که اگر کسی از رشته‏ تحصیلی‏اش سؤال کرد،به آن افتخار کند و مورد تشویش سایران قرار گیرد.قطعا در این رشته‏ هیچ‏یک از این 2 پارامتر وجود ندارد.ظاهرا این‏ رشته جزء آخرین رشته‏های فهرست صدتایی‏ انتخاب رشته دانشجویان است،چون معلوم است‏ که فارغ التحصیل کارشناسی یا کارشناسی ارشد این رشته به چه نوع کارهایی باید فکر کند ضمن‏ اینکه این رشته اعتبار اجتماعی دیگر رشته‏های‏ علوم انسانی را هم ندارد.بنابراین می‏توانیم درک‏ کنیم چرا دانشجویان ورودی این رشته،از سطح‏ کیفی مطلوبی برخوردار نیستند خب،وقتی ما با دانشجوی ضعیف مواجه می‏شویم،ناخودآگاه‏ سطح خواسته خود را پایین می‏آوریم که این‏ خود چشم‏اداز بیرونی این رشته به لحاظ شغلی‏ و جایگاه اجتماعی‏اش را تشدید می‏کند؛در واقع، در سیکل معیوبی قرار گرفته‏ایم که نتیجه‏اش را الان شاهدیم.اگر الان سطح رشته را بالا ببریم‏ و سختگیری کنیم تا این شرایط اصلاح شود، باید به این تن دهیم که ممکن است عده قلیلی‏ بتوانند از پس آن بربیایند.البته اگر همین عده‏ قلیل خوب تربیت شوند،به گونه‏ای که بتوانند کارهای اثرگذاری انجام دهند،می‏توان به این‏ امید بست که پس از یک دوره گذار،آن 2 پارامتر پیش گفته و در نتیجه تلقی جامعه از این رشته، اصلاح شود و دانشجوی ورودی این رشته نیز از کیفیت بختری برخوردار شود.اما این مطالب‏ بستگی زیادی به سیاست‏های کلان نظام‏ آموزشی عالی ما دارد و فرایند آن بسیار تدریجی‏ و طولانی است.

اما آنچه درباره خارج از محیط دانشگاهی مورد نظر من است،سهل الوصول‏تر و دست‏یافتنی‏تر است،علاوه بر اینکه همان نخبگان چه بسا با ورود به نظام دانشگاهی با ایجاد خوراک فکری‏ و منابع علمی برای این رشته،نظام دانشگاهی را نیز اصلاح کنند.

یکی از اشکالات اساسی در این رشته،آن است‏ که ادبیات موضوع در حوزه مطالعات قرآنی، شناخته شده نیست؛به این معنا که وقتی استاد در کلاس موضوعی را طرح می‏کند،این امکان‏ را داشته باشد که ده‏ها کتاب و مقاله به عنوان‏ مرجع به دانشجو معرفی کند.در این رشته،ما در برخی زمینه‏ها فقط منابع به زبان عربی و گاه تنها به زبان غربی داریم و به زبان فارسی اصلا چیزی‏ برای ارجاع نداریم،ضمن اینکه دانشجو،زبان‏ عربی یا غربی نمی‏داند.بنابراین یکی از کارهایی‏ که خارج از نظام دانشگاهی قابل پیگیری است، ایجاد منابع علمی برای موضوعات مختلف این‏ رشته است که البته این خود زمان‏بر است.

کریمی‏نیا:من پیش از این به نظریه‏ آیت اللّه معرفت درباره رسم الخط قرآن اشاره‏ کردم.مراد من آنجا این بود که تئوری آیت اللّه‏ معرفت در زمینه اغلاط نگارشی و رسم الخطی‏ قرآن،یک نظریه و طرح متن شناسانه است‏ که می‏تواند در مقابل برخی نظریه‏های رایج‏ در میان اهل سنت در جهان اسلام،نظریه‏ای‏ رادیکال محسوب شود.من در ماه‏های آخر عمر که با ایشان ارتباط داشتم،یک بار وقتی‏ درباره نظریه ایشان گفت‏وگو شد،2 نسخه‏ از قرآن‏های کهنی-که در خارج از کشور منتشر شده که به خط کوفی نیستند بلکه‏ به خط پیش‏کوفی یا خط حجاری نگارش‏ شده‏اند و در موزه‏های لندن و پاریس نگهداری‏ می‏شوند:-نسخه‏های عکسی اینها را که به‏ صورت کتاب چاپ شده،خدمت ایشان برده‏ بودم،بسیار متعجب شدند و اشاره می‏کردند که نظریه‏ای که من سال‏ها پیش در این‏ باره داده بودم.تنها با مقایسه با متن قرآن با رسم الخط موجود بوده و به هیچ وجه آن را با منابع خارج از متن تطبیق نکرده‏ام و اگر امروز می‏خواستم چنین کاری انجام دهم،با استفاده‏ از منابع جدیدی که من نمونه‏ای از آنها را در اختیار ایشان قرار داده بودم،با تسلط بیشتر و توسعه بیشتر نظریه خود را مطرح می‏کردم. در آن نسخه‏های کهن که رسم الخطی بسیار ابتدایی‏تر از متن کنونی داشتند و همگی مؤید نظریه ایشان بود که این رسم الخط به هیچ‏ وجه تقدس ندارد و می‏توان به شکل امروزی‏ رسم الخط قرآن را تصحیح کرد و رسم الخطی‏ مدرن برای قرآن ایجاد کرد،چنین کتاب‏هایی‏ برای ایشان بسیار مغتنم بود و آرزو می‏کردند کاش می‏توانستند دوباره با استفاده از چنین‏ مواد و مطالبی،این کار را تکرار کنند.

منظور من این بود که یکی از مشکلات محقق‏ در فضای مطالعات قرآنی ما این است که خیلی‏ از وضع مطالعات قرآنی در جهان مطلع نیست. کم نیستند مطالبی که محققان ما درباره حروف‏ مقطعه،واژگان دخیل،تاریخ قرآن و...پژوهش‏ کرده و نگاشته‏اند و اصلا سبک و سیاق تبلیغی‏ ندارند بلکه کاملا قیافه و شکل تحقیقی دارند ولی توجه نداریم که پژوهش در زمینه‏ای که‏ دیگران هم در آن کار کرده‏اند،وقتی نام است‏ که بر تمام ادبیات و تحقیقات و پیشینه تحقیقی‏ در آن زمینه اشراف وجود داشته باشد و بدانیم‏ که در مهم‏ترین زبان‏ها و فرهنگ‏های موجود دنیا،چه کارهای مشابهی قبلا انجام شده و چه کارهایی می‏تواند به پژوهش ما کمک کند. یکی از ضعف‏های عمده عدم پیشرفت مطالعات‏ قرآنی در کشور ما،نبود اطلاعات و ابزارهای لازم‏ برای استفاده از منابعی است که در داخل ایران‏ موجود نیست.کتابخانه‏های قرآنی که در قم‏ ایجاد شده‏اند و هر ساله حجم زیادی کتاب به‏ ذخیره خود اضافه می‏کنند،در زمینه مطالعات‏ قرآنی در جهان بسیار فقیرند و مهم‏ترین مجلات‏ و ژورنال‏های اسلام‏شناسی یا کتاب‏هایی که‏ در این زمینه نوشته می‏شوند،به دستشان‏ نمی‏رسد اصلا انگیزه‏ای هم برای تهیه آنها ندارند و فکر می‏کنند با چند کتاب عربی و فارسی، پژوهش پژوهشگر کامل می‏شود.عجیب‏تر آن است که همین کتابخانه‏ها تمام سعی‏ خودشان را می‏کنند برای اینکه حتی یک کتاب‏ 40-30 صفحه‏ای بسیار سطح پایین را درباره‏ موضوعات بسیار پیش پاافتاده از قلم نیندازند ولو در دورترین نقاط جهان در کشورهای عرب چاپ‏ شده باشد.

استادانی که در دانشگاه‏ها و مراکز پژوهشی‏ به دانشجویان خود مشاوره می‏دهند،باز دچار همین مشکل هستند؛ضعف اطلاع‏یابی،ضعف‏ اطلاع‏رسانی و ضعف روش‏شناسی در تحقیق‏ مهم‏ترین مشکلات در این زمینه محسوب‏ می‏شود.

البته بر این نکته تاکید می‏کنیم که نه همه‏ آنچه در فضای مطالعات قرآنی در غرب هست، برخاسته از نوعی ادبیات علمی است و مطالعات‏ آکادمیک و روشمند علمی محسوب می‏شود و نه‏ اینکه در میان ما هیچ مثالی از ادبیات آکادمیگ‏ و علمی در پژوهش‏های قرآنی یافت نشود؛کلیت‏ هر دو حکم اشتباه است ولی ضعف این موضوع‏ در میان ما بیشتر احساس می‏شود.وقتی در میان ما کاری غیر علمی با رنگ و لعاب علمی به‏ بازار می‏آید،کمتر کسی حس می‏کند این کار به هیچ‏وجه برانبان علمی ما چیزی نمی‏افزاید و صرفا ما را دلخوش کرده است و یکی از مهم‏ترین‏ موانع در فهم آن این موضوع،نبود شناخت دقیق‏ نسبت به منابع و مسئله‏های اصلی در این زمینه‏ است.کم نیستند در میان ما-به خصوص امروزه‏ که قرآن‏پژوهی در غرب و مطالعات خاورشناسان‏ و قرآن مد شده است-مواردی که نویسندگان‏ و محققانی در حوزه و دانشگاه به بازار می‏آیند و نویسندگان آنها به خودشان زحمت نداده‏اند که حد اقل یک کتاب به زبان انگلیسی از ابتدا تا انتها بخوانند و بررسی و نقد کنند در عوض به‏ انبوهی از کتاب‏های عربی و فارسی دست سوم‏ و چهارم-که در گزارش آرای غیر مسلمانان‏ یا مسلمانان به زبان‏های خارجی دستی دور بر آتش دارند و آرای آنان را نادرست یا ناقص‏ مطرح می‏کنند-استناد می‏کنند و کتابی‏ در نقد و بررسی و شبهه‏شناسی و نظیر آن‏ روانه بازار می‏کنند.چنین آثاری-محیطهای‏ آکادمیک ما را غره می‏کند که ما مطالعات‏ اسلامی در غرب را به درستی شناخته‏ایم‏ و جواب آنها را نیز داده‏ایم.از آن بدتر اینکه‏ به دلیل ضعف اطلاع‏رسانی،مشکلات‏ خود را خیلی دیر متوجه می‏شویم.مثلا در سال 1386 شمسی،به دنبال شناخت آثار و متونی در خارج از فضای خود هستیم که صدها سال یا ده‏ها سال کهنه شده یا از بین رفته است؛ حال آنکه تازه ترجمه‏ای فارسی یا عربی از آن‏ آثار به دست ما رسیده است.شناخت این‏گونه‏ آثار،امروزه دیگر برای محیطهای آکادمیک‏ ارزشی ندارد مگر برای کسانی که بخواهند تاریخچه این مطالعات را بشناسند.متاسفانه‏ مراکز پژوهشی ما در حوزه و دانشگاه به اشتباه‏ به سراغ ترجمه این آثار می‏روند.